

دکتر ابوالقاسم گرجی *

شیخ انصاری و شک در مقتضی^(۱)

یکی از ادوار علم اصول فقه، دوره جدید آن است که پس از نهضت اخباریین، به وسیله استاد اکبر مولی محمد باقر بن محمد اکمل معروف به «وحید بهبهانی» یا «آغا باقر بهبهانی» (متوفی به سال ۱۲۰۶ ه.ق) پایه گذاری شده است. در این دوره، علم اصول به تدریج به بالاترین درجه کمال سوق داده شد. رهبران این دوره، یعنی: وحید و شاگردانش، در راه مقاومت در برابر اخباریان و

* استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۱- این مقاله به مناسبت پاسخ به دعوت ستاد برگزاری بزرگداشت شیخ انصاری (قدس الله نفسه الزکیه) که قرار بود اوائل سال جاری (۱۳۷۳) حوزه علمیه قم در این شهر مقدس برگزار کند، تدوین و ارسال شد، ولی چون برحسب مسموع این بزرگداشت چندی به تأخیر خواهد افتاد، از این روی برحسب درخواست دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و موافقت اینجانب قرار بر این شد که در مجله این دانشکده نیز با این پاورقی به چاپ برسد.

شکست نهضت آنان از هیچ کوششی دریغ نکردند.

در آغاز، جز دفع شبهات و اِتهامات و اثبات نیاز استنباط مسائل فرعی به قواعد اصولی، اندیشه‌ای در سر نداشتند، سپس قسمتی از موارد اختلاف بین اخباریان و اصولیان، مانند: حجّیت قطع حاصل از مقدمات عقلیه، حجّیت ظواهر کتاب، جریان اصل براءت در شبهات حکمیّه تحریمیّه و مسائلی از این قبیل را به نحوی که در گذشته سابقه نداشت، به تفصیل مورد بحث قرار دادند. آنگاه مباحثی را که دانشمندان شیعه در ادوار قبل، به پیروی از اهل سنت در کتب اصولی خود مطرح می‌کردند، مانند: قیاس، استحسان، مصالح مرسله و غیرها را به تدریج از علم اصول خارج ساختند.

خارج ساختن این مسائل از علم اصول، علاوه بر تأثیر در ردّ اِتهامات اخباریان، این تأثیر را هم داشت که معلوم می‌ساخت که دانشمندان شیعه راه خود را در تدوین علم اصول بازیافته‌اند؛ هر آنچه از نظر ایشان از مبانی فقه است و در استنباط احکام می‌توان بدان استناد کرد، می‌تواند در علم اصول مورد بحث قرار گیرد ولو آنکه از نظر جمعی از خود ایشان حجّت نباشد یا مورد بحث واقع نشده باشد. مانند: حجّیت ظواهر کتاب، اصل براءت در شبهات تحریمیّه و غیرها، و هر آنچه تحت این ضابطه قرار نمی‌گیرد یعنی: از نظر عموم شیعه قابل استناد نیست، صحیح نیست که در علم اصول مورد بحث قرار گیرد ولو آنکه از نظر اهل سنت قابل استناد باشد و یا حتی گذشتگان از شیعه هم آن را مورد بحث قرار داده باشند، قیاس، استحسان، مصالح مرسله و نظیر اینها از همین قبیل است و به همین جهت است که در این دوره به تدریج این مباحث از علم اصول شیعه خارج شده است.

نکته قابل توجّه این است که در این عصر سه دسته از بزرگان فقهاء و اصولیین بودند که راه استاد را ادامه داده، علم اصول را به ذروه کمال و ارتقاء رساندند:

نخست، شاگردان مستقیم استاد مانند: سید محمد مهدی بحر العلوم (متوفی ۱۲۱۲ هـ. ق) و شیخ اسدالله شوشتری (متوفی ۱۲۳۴ هـ. ق).

دوم، شاگردان برخی از دسته اول مانند: سید محسن اعرجی کاظمی (متوفی ۱۲۲۷ هـ. ق)، شریف‌العلماء، محمد شریف بن حسن علی (متوفی ۱۲۴۵ هـ. ق) مولی احمد نراقی (متوفی ۱۲۴۵ هـ. ق)، شیخ محمدتقی بن عبدالرحیم (متوفی ۱۲۴۸ هـ. ق) و

شیخ محمدحسن نجفی، صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶ ه. ق).
 سوم، طبقه بعد که در رأس ایشان شیخ مرتضی انصاری (متوفی ۱۲۸۱ ه. ق) شاگرد
 شریف‌العلماء است که تاکنون شاگردان مستقیم و غیرمستقیم وی در راه تکمیل این دوره
 کوشیده و آن را به اوج کمال و ترقی رسانیده‌اند.
 شیخ انصاری (قدس‌الله نفسه) گرچه به اعتباری ادامه دهنده این دوره است که در
 اثری مستقل در تحوّل علم اصول، هشتمین دوره علم اصول نهاده شده است، اما به
 اعتباری دقیق‌تر و متین‌تر، باید وی را پیشوای عالیترین مرحله از مراحل پیشرفت علم
 اصول و مؤسس آخرین و برجسته‌ترین دوره این علم دانست. توضیح و اثبات این مدعا
 به بررسی چند امر نیاز دارد:

امر اول: ابتکارات مرحوم شیخ

صرف نظر از اینکه تعبیر ابتکار چه بسا با روش مرحوم شیخ در تبیین و توجیه مطالب
 و نظرات خود سازگار نباشد، کسانی که با کتاب شریف رسائل و مخصوصاً با کتاب
 عظیم متاجر آشنایی دارند، به خوبی واقفند که آن بزرگ مرد به علت خوی سرشار از
 تواضع و فروتنی و به جهت شدت تقوی و وارستگی پیوسته سعی داشت که حتی آراء
 خاصه خود را از اختصاص به خود خارج کند و دیگران را در آن سهیم سازد. او در این راه
 حتی از مدلولات التزامی بعیده سخنان بزرگان استفاده می‌کند تا بالاخره به هر نحو که
 ممکن است، مطلب را از ابتکار و اختصاص به خود خارج کند. در عین حال مناسب
 است که با ذکر مقدمه‌ای کوتاه، آنچه به نظر خود از ابتکارات شیخ می‌دانم، بیان دارم:
 مقدمه - علم اصول که پیش از وصول به مرتبه کمال و همچنین پس از آن، مراحل را
 پیموده است، می‌توان آن را به اعتباری کلی به دو دوره کاملاً متمایز بخش کرد: دوره
 نخستین، که از بدو تدوین تا هنگام نهضت اخباریین را فرا می‌گیرد، و دوره دوم، که از آن
 هنگام تاکنون را در بر دارد.

در دوره نخست، طی قرن‌ها مسائل علم اصول تقریباً به همان صورت اولیه، نظم و
 نسق، طرح و تبیین، نقل اقوال و نحوه استدلال و پاسخ، آغاز و فرجام یافت. و در دوره
 دوم که با پرخاش شدید اخباریین به روش اصولیین آغاز شد و با عکس‌العمل سخت

اصولیین روبرو گردید و بالاخره به شکست اخباریین منتهی گشت، این تحوّل بزرگ پدید آمد که مسائل عدیده‌ای که کم و بیش تحت تأثیر اصول اهل سنت و غیره در علم اصول شیعه وارد شده بود، مانند: قیاس، استحسان، مصالح مرسله و غیرها روبه ضعف نهاد و کم‌کم به کلی از این علم رخت بر بست و در عوض مسائلی که اساساً یا آشکارا در علم اصول مطرح نمی‌شد، مانند: مباحث قطع، اصل حرمت عمل به ظن، حجّیت ظهور و فروع آن، حجّیت ظن مطلق، اصل براءت و جریان آن در شبهات حکمیّه تحریمیّه، اصل اشتغال، تخییر، استصحاب و غیره بر مسائل این علم افزوده شد.

اکنون پس از ذکر مقدّمه مذکور به بیان امتیازات و ابتکارات اصولی شیخ می‌پردازیم:

الف - از زمان قیام اصولیین بر ضدّ اخباریین تاکنون، کتابهای بسیاری در اصول فقه و فقه استدلالی نوشته شده است.^(۲) بدون شک همه این کتابها توانسته‌اند به جای خود آثار مطلوبی در درک و فهم و استنباط طالبان علم و تحقیق پدید آورند، لیکن به نظر اینجانب هیچکدام نتوانسته‌اند جای کتاب رسائل شیخ (قده) را بگیرند، چه کتابهایی که پیش از کتاب رسائل تألیف شده، حتی برخی از آنها که حدود دو قرن محور بحث و تحقیق بوده‌اند، مانند: قوانین، فصول و هدایةالمسترشدین و غیرها، با اینکه همه پس از نهضت اخباریان تصنیف و تألیف شده‌اند، نتوانسته‌اند خود را از قید مباحث گذشته که در مقدمه به آن اشاره شد، برهانند و نیز نتوانسته‌اند مسائل مورد اختلاف میان اخباریان و اصولیان را آن‌طور که شایسته و بایسته است، مورد بحث و تحقیق قرار دهند؛ کتابهایی هم که بعد از کتاب رسائل تألیف شده‌اند، با اینکه به علّت رعایت اختصار و کم‌حوصلگی محضلان، تا حدود زیادی نتوانسته‌اند جای کتاب رسائل را بگیرند، اما به یقین نتوانسته‌اند مزایای جالب کتاب رسائل را کسب کنند، چه:

اولاً، این کتابها در این نیمه از علم اصول، همه به‌طور کامل از کتاب رسائل الگو گرفته‌اند، و اگر به جهت رعایت اختصار یا علّت دیگر، برخی از مسائل را به استناد

۲- تعدادی از این کتابها را در اثر خاصی که در تحوّل علم اصول فقه نگاشته‌ام و تاکنون مکرراً به چاپ رسیده است، گرد آورده‌ام. جهت اطلاع رجوع شود به: ابوالقاسم گرجی، **مقالات حقوقی**، ج ۲ (تهران: دانشگاه تهران).

وجود جامع بین مسائل، حذف کرده‌اند، اهل دقت به خوبی در می‌یابند که نتوانسته‌اند حق مطلب را در تمام شقوق مسائل به خوبی ادا کنند. مقایسهٔ انواع شبهات در اصول عملیه بین رسائل و این کتابها، بخوبی این حقیقت را آشکار می‌سازد.

ثانیاً، چرا باید به علت وجود جامع بین انواع شبهه از ذکر مایز خودداری شود؟ مرحوم شیخ با ذکر انواع شبهه خواسته است که همین حقیقت را برای طالبان علم تبیین کند، به علاوه کتابی که برای اولین بار تحول علمی را تبیین می‌کند، باید برای درک بیشتر و بهتر، همهٔ شقوق و خصوصیات را بیان کند.

خلاصه اینکه، کتاب شریف رسائل با اینکه نیمی از علم اصول بیشتر نیست، اما در همان نیمه چنانکه در مقدمه گذشت، علم اصول دچار تحوّل عمیق شد. مرحوم شیخ در این نیمه برای اولین بار برجسته‌ترین، کاملترین و محققانه‌ترین اثر عمیق را از خود به یادگار گذاشت، حاوی تمام مسائلی است که باید دربر داشته باشد، و عاری از همه زوائدی است که چنانکه در مقدمه گذشت، نمی‌تواند در استنباط فقه شیعه تأثیر داشته باشد.

ب - دومین امتیاز و أحياناً ابتکاری که شیخ بزرگوار، علامهٔ انصاری در این علم پدید آورده است، نظرات خاص و أحياناً استدلالات مخصوصی است که در پاره‌ای از موارد بدان استناد کرده است، در اینجا به برخی از آن نظرات و استدلالات اشاره می‌شود، امید است در آینده قدری مبسوط‌تر در مقاله‌ای جداگانه ذکر از یکایک آنها به میان آید. این نظرات به أمارات و اصول اختصاص ندارد، بلکه در کلیه مسائل علم اصول پراکنده است. اینک به برخی از آنها اشاره و در پایان، یکی از نظرات مرحوم شیخ در باب استصحاب مشروحاً ذکر می‌گردد:

۱- مرحوم شیخ عقیده دارد که اگر اخذ قصد امثال در متعلق امر به یک امر غیر ممکن باشد، امر می‌تواند به وسیلهٔ دو امر به هدف خود برسد: یکی به خود عمل تعلق گیرد، دیگری به انجام عمل به قصد امر.^(۳)

۲- او برخلاف مشهور معتقد است که شرط در واجب مشروط، قید مادهٔ امر است،

- محال است که قید هیئت باشد. در عالم لُب و معنی هم لازم است همین‌گونه باشد. (۴)
- ۳- در مورد دوران امر بین رجوع قید به هیئت یا مادّه امر، به رجوع قید به مادّه قائل شده است. (۵)
- ۴- در باب مقدمه واجب، مقدمه‌ای را واجب دانسته است که هدف از انجام آن رسیدن به ذی‌المقدمه باشد. (۶)
- ۵- در مسأله توسط در دار مغضوبه به سوء اختیار، خروج را واجب دانسته، بدون اینکه عقوبتی بر آن مترتب باشد. (۷)
- ۶- عامّ مخصّص را حتی بنابر مجازیت در باقی حجّت می‌داند. (۸)
- ۷- شیخ اعظم تمسک به عامّ را در شبهات مصداقیّه، در صورتیکه مخصّص لُبّی باشد، جایز می‌داند. (۹)
- ۸- مرحوم شیخ معتقد است که چنانچه قطع مأخوذ در موضوع، بر وجه طریقت اخذ شده باشد، نفس دلیل اعتبار امارات و اصول برای قیام آنها بجای قطع کافی است و نیازی به دلیل خاصّ خارجی ندارد، و چنانچه بر وجه وصفیت اخذ شده باشد، دلیل اعتبار کافی نیست، بلکه باید دلیل خاصّ خارجی بر این قیام دلالت کند. (۱۰)
- ۹- وی معتقد است که ادلّه اصول عملیه به علّت تناقض صدر و ذیل نمی‌تواند شامل اطراف علم اجمالی شود. (۱۱) برخلاف مرحوم آخوند که عدم شمول را به جهت تعارض می‌داند نه تنافی صدر و ذیل.

۴- همان، ص ۵۲.

۵- همان، ص ۴۹.

۶- همان، ص ۷۲.

۷- همان، ص ۱۵۳.

۸- همان، ص ۱۹۲ هدایه ۱.

۹- همان، ص ۱۹۴ هدایه ۳.

۱۰- فرائد الاصول محشی، ص ۵.

۱۱- همان، تعارض استصحابین قسم دوم.

- ۱۰- شیخ عقیده دارد که علم اجمالی علت تنجز است نسبت به مخالفت قطعیه و مقتضی تنجز است نسبت به موافقت قطعیه. (۱۲)
- ۱۱- شیخ (ره) در باب امکان تعبّد به أمارات غیر علمیّه، اصل را امکان می‌داند و می‌گوید: انا لانجد فی عقولنا بعد التأمل ما یوجب الاستحالة. و هذا طریق یسلکه العقلاء فی الحکم بالامکان. (۱۳)
- ۱۲- شیخ در باب امکان تعبّد به أمارات غیر علمیّه در مقام جمع بین نفی تصویب و عدم فوت مصلحت واقع، قائل به مصلحت سلوکیّه شده است، یعنی: اماره به هیچ وجه سبب حدوث مصلحت در مؤدّی نمی‌شود تا موجب تصویب اشعری یا معتزلی گردد، بلکه قیام اماره سبب حدوث مصلحت در سلوک می‌گردد، بدون اینکه به هیچ وجه در مؤدّی تغییری حاصل گردد. (۱۴)
- ۱۳- شیخ استصحاب را در شک در مقتضی، حجت نمی‌داند. (۱۵) بعد از این در باب شک در مقتضی توضیح بیشتری خواهیم داشت.
- ۱۴- مرحوم شیخ احکام وضعیّه را برخلاف احکام تکلیفیّه مجعول مستقلّ نمی‌داند، بلکه به انتزاعیّت آنها از احکام تکلیفیّه قائل است. (۱۶)
- ۱۵- حکومت و ورود از جمله اصطلاحاتی است که مرحوم شیخ در مقام تقدّم برخی از ادلّه بر ادلّه دیگر بکار برده است. توضیح این اصطلاحات به مجال وسیع تری نیاز دارد که اکنون در دست نویسندۀ نیست.
- این اندکی بود از بسیار، برای بدست آوردن کلیّه نظرات شیخ باید آثار آن بزرگ مورد مطالعه کامل قرار گیرد، و در این صورت است که به عظمت و جلالت مقام علمی او می‌توان پی برد.

۱۲- همان، مبحث قطع، علم اجمالی، ص ۴۲ واما المخالفة العملية فان كانت ...

۱۳- همان، ص ۴۵، سطر آخر.

۱۴- همان، ص ۴۸.

۱۵- همان، اصول عملیه، استصحاب، ص ۲۰۲.

۱۶- همان، ص ۲۱۷، استصحاب.

ج - سومین امتیاز اصول شیخ (قدس سره) که از نظر اینجانب مهمترین ابتکار یا امتیاز اصول او است، این است که او برخلاف بیشتر اصولیین در بسیاری از موارد، آراء اصولی دانشمندان، بلکه حتی خود مسأله اصولی را از کتابهای فقهی فقهاء بدست آورده، نه اینکه صرفاً تئوری وار از کتب اصولی بدست آورده باشد، چنانکه روش بیشتر دانشمندان متقدم، بلکه همه متأخران از شیخ است. همانگونه که لغویان و فرهنگ‌نویسان اصیل، لغت را از اهل محاوره، بویژه بومیان اصیل دریافت داشته و می‌دارند نه از دیگر لغویان، یا حتی از موارد استعمال لغت در میان اهل ادب، همانطور مرحوم شیخ اعظم ما مسائل اصولی و همچنین آراء اصولی دانشمندان را در بسیاری از موارد از کتابهای فقهی ایشان بدست آورده است، نه از تألیفات اصولی ایشان. مثلاً: مسأله «تمسک به عام یا استصحاب حکم مخصص» که معمولاً در تنبیهاستصحاب مطرح می‌شود، حکم مسأله و اقوال در آن را از کتابهای فقهی ریاض، جامع المقاصد و مسالک و غیرها در باب اختلاف در فوریت و تراخی خیار عیب، رؤیت، غبن و غیرها اخذ کرده است، و هکذا در مسأله قطع قطاع، علم اجمالی، استصحاب کلی، حادثین، اصل مثبت، تقدم اصل سببی بر مسببی و غیرها. خلاصه آنکه مرحوم شیخ از دو طریق وارد مسائل اصولیه شده است. (فَادْخُلُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا) متأسفانه این روش دیر نپائید و دوباره طرح و تدوین مسائل اصولی به حالت اولیه بازگشت.

امر دوم: شیخ انصاری از کدام یک از اصولیین اثر پذیرفته است؟

به نظر اینجانب تأثیر و تأثر بر چند گونه است:

- ۱- اینکه کسی در اثر اعتقاد مفرطانه علمی به دیگری، یا به علت مرعوبیت و مجذوبیت، و یا به جهت تجانس فکری، بدون اختیار به جانب عقیده علمی یا غیر علمی دیگری کشیده شود.
 - ۲- اینکه اظهار نظر کسی سبب انتقال دیگری به طرح مسأله‌ای و اظهار نظر موافق یا مخالف او گردد.
 - ۳- اینکه کسی از سخن دیگران استفاده کند.
- اما به گونه اول، بدون شک هیچکس اعم از متقدمان یا متأخران و یا معاصران، و حتی

اساتید مرحوم شیخ، بدین‌گونه در شیخ مرحوم تأثیر نداشته‌اند. وی در مسائل اصولی نظرات دیگران را مورد توجه قرار داده، چنانچه یکی از آن نظرات یا نظر دیگری با مبانی علمی و اعتقادی وی سازگاری داشت، آن را برمی‌گزید و دیگر نظرات را مردود می‌دانست.

و اما به‌گونه دوم، بدون تردید همه صاحب‌نظران می‌توانستند در آراء او تأثیر داشته باشند، حتی کسانی که از لحاظ مشرب فکری با وی اختلاف فاحش داشتند. مثلاً: تعدادی از مباحث را تحت تأثیر مشرب اخباری مطرح ساخته است، از جمله: قطع حاصل از مقدمات عقلیه، حجیت ظواهر کتاب، حجیت عقل، اصل براءت در شبهات حکمیّه تحریمیّه، استصحاب در شبهات حکمیّه، قسمتی از مباحث تعادل و تراجیح و غیرها.

و اما به‌گونه سوم، از این جهت نیز مرحوم شیخ از دیگران بهره برده است، حتی نمی‌توان گفت که از استادان یا معاصران خود بیشتر بهره برده است، مراجعه به رسائل این حقیقت را به خوبی آشکار می‌سازد، چنانکه از مفید، مرتضی، شیخ، ابن‌ادریس، ابن‌زهره، علامه، محقق، شهید، صاحب‌معالم، محقق کرکی، شیخ بهائی، صاحب‌وافیه، وحید بهبهانی، صاحب‌ریاض، کاشف‌الرموز و دیگران نقل می‌کند، همین‌طور از صاحب‌فصول، صاحب‌قوانین، شریف‌العلماء، صاحب‌مقابس، کاشف‌الغطاء، صاحب‌مستند، صاحب‌جواهر و غیرهم. بدون اینکه این بزرگان بر روی او تأثیر مثبت یا منفی قهری داشته باشند. آنچه در مورد تأثیر و تأثر گفته شد، به مسائل اصولی اختصاص ندارد، بلکه روش شیخ اعظم حتی در مسائل فقهی هم بر همین منوال است، لیکن چون مسائل فقهی به‌طور مستقیم به عمل مکلف ارتباط دارد، لذا با اینکه حتی در حجیت اجماع هم تأمل دارد، با این حال در صورتیکه فتوای او برخلاف نظر بزرگان فقه باشد، به سهولت نمی‌تواند از آن چشم‌پوشی کند.

امر سوم

چنانکه از بررسی امر اول این مقاله بدست آمد، و نیز از دوره هشتم مقاله تحوّل

اصول فقه^(۱۷)، شیخ اعظم مؤسس عالیترین مرحله از مراحل علم اصول است. بنابراین اولاً، نقش او در تحقیقات بزرگان بعد از خود چیست؟ و به عبارت دیگر تأثیر او در دانشمندان بعد از خود چیست؟ ثانیاً، مگر او چه تحوّل‌ی در مباحث اصولی پدید آورده است؟ ثالثاً، منشأ توقف یک قرن و نیم بعد از او چیست؟

پاسخ قسمتی از این سؤالات، از بررسی امر اول بدست می‌آید، حاصل اینکه مرحوم شیخ علم اصول را از مسائلی که در استنباط شیعه تأثیر نداشت، از قبیل: قیاس، استحسان، مصالح مرسله و غیرها پاک ساخت و در عوض مسائل بسیاری را که به طور مستقیم یا غیرمستقیم در استنباط شیعه دخالت دارند، از قبیل بسیاری از مباحث امارات و اصول، در علم اصول وارد ساخت. شاید به همین علت است که مرحوم شیخ در مباحث الفاظ خود مستقیماً چیزی ننوشت. او می‌خواست علم اصول را پاک و کامل گرداند، تنها مباحث امارات و اصول به این حکم و اصلاح نیاز داشتند نه مباحث الفاظ، در مباحث الفاظ بین شیعه و سنی، اصولی و اخباری اختلاف اساسی وجود نداشت، لذا امکان داشت که به کتابهای گذشتگان از قبیل: قوانین، فصول، حاشیه شیخ محمدتقی بر معالم (هدایةالمسترشدین) و غیرها اکتفا کرد. مرحوم شیخ (ره) - چنانکه معروف است - خود به این امکان اکتفا در مورد کتاب هدایةالمسترشدین اشاره کرده است. همین مسائل سلبی و ایجابی، به علاوه نظرات خاصه اصولی شیخ، و اخذ مسائل اصولی از کتب فقهی ملاک برتری این مرحله از علم اصول است بر سایر مراحل (تحوّل‌ی که شیخ در مباحث اصولی پدید آورده است).

و اما نقش مرحوم شیخ در تحقیقات بزرگان پس از خود (قسمت اول) همان الگودهی است؛ دانشمندان متأخر مانند: آخوند خراسانی، فشارکی، نائینی، کمپانی، عراقی و غیره از الگو پیروی کرده‌اند و در این باره کاملاً هم موفق بوده‌اند. البته در مورد اجزاء و قسمت‌های مختلف این الگو اختلاف نظر و احیاناً اختلاف مشربهایی هم وجود داشته است، مرحوم شیخ خود بیشتر از احکام عقل (نه صرفاً از مصطلحات یا مسائل منطقی و فلسفی) و یا بناء عقلاء بهره می‌برده است، از قبیل: حکم عقل به قبح عقاب بلایان،

و جوب دفع ضرر محتمل، عدم خلّو انسان از فعل و ترک، بناء عقلاء بر عمل به ظواهر، خبر واحد، استصحاب و غیره. اما متأخران از ایشان، از مسائل منطقی و فلسفی مانند: قضیه حقیقیه و طبیعیه، کلی و جزئی، قیاس منطقی، الواحد لایصدر... اصالت وجود یا ماهیت، حرکت قطعیّه و توسّطیّه، مبادی اراده، الشیء مالم یجب لم یوجد، لابشرط و بشرط و غیر ذلک (پاسخ قسمت اول).

و اما توقّف یک قرن و نیم، بلی هنوز دوره جدیدی بوجود نیامده است، اگر مرحوم شیخ پرچمدار عالیترین مرحله علم اصول است، این بدان معنی نیست که عالتر از این مرحله وجود ندارد، بلکه بدین معنی است که تاکنون بوجود نیامده، لیکن ممکن است بوجود آید. هم‌اکنون خود اینجانب مرحله بالاتری را در تصوّر دارم که نیاز به دقت و مجال وسیعتری دارد و اکنون فرصت آن را ندارم. با توضیحاتی که تاکنون داده شد، مقایسه بین اصول مرحوم شیخ و اصول شاگردان و اتباع او بخوبی روشن شد و نیازی به بحث مجدد در این باره نیست.

امر چهارم

چرا مباحث اصولی مرحوم شیخ تنها در مورد قطع و امارات و اصول دور می‌زند، آیا بحث در مورد مباحث الفاظ را به دیگران واگذار کرده است، یا اینکه این، صرفاً یک تصادف بوده است؟

به نظر اینجانب این صرفاً یک تصادف نبوده، هدف مرحوم شیخ از نگارش رسائل این بوده که آن قسمت از علم اصول را که نیاز به بازسازی و دگرگونی دارد و تا آن تاریخ هیچ‌کس عهده‌دار رفع این نیاز نشده است، بازسازی کند و تحوّل بخشد و این قسمت منحصرأ قسمت قطع و امارات و اصول عملیه است نه مباحث الفاظ، والحق با تدوین کتاب بزرگ رسائل توانسته است این مهم را به بهترین وجه تأمین کند. اما مباحث الفاظ به هیچ‌وجه نیازی به این تحوّل نداشته است، لذا بسیار صحیح و بجا بود که این قسمت را به امثال صاحب حاشیه واگذار کند و خود بدان دست نیازد. بدیهی است در همه مسائل علمی اختلاف نظر وجود دارد، لیکن مجرد اختلاف نظر در مسائل، ضرورتی را برای تألیف جدید بیار نخواهد آورد. این است سرّ پیشوایی آن مرد یگانه نسبت به عالیترین

مرحله از مراحل علم اصول.

امر پنجم

شیخ مرحوم در روند مبارزه با اخباریان چه نقشی داشت و چه معضلی را حل کرد؟ با توجه به اشارات گذشته، مرحوم شیخ در تدوین کتاب رسائل با دو دسته به سختی مبارزه کرد: یکی سنّیان و دیگری اخباریان.

در مبارزه با اهل سنّت به دو نحو مبارزه را انجام داد: منفی و مثبت، و این هر دو نحو تنها در مورد امارات بود. در مبارزه منفی، شیخ بزرگوار همه اماراتی را که در استنباط اهل سنّت مؤثر بود، ولی در استنباط شیعه نقشی نداشت، چون قیاس، استحسان، مصالح مرسله، استقراء و غیرها، از علم اصول خارج ساخت، و در مبارزه مثبت، ظنّ مطلق را که اهل سنّت غایت اجتهاد دانسته‌اند، تار و مار ساخت و عدم حجّیت آن را به اثبات رساند.

و در مبارزه با اخباریان، مبارزه را به نحو مثبت انجام داد، نظر خود را در مورد یکایک از امّات آنچه که اخباریان بدان معتقد بودند، اظهار داشت و اثبات نمود، از قبیل: حجّیت قطع حاصل از مقدمات عقلیه و تقدّم آن بر ادلّه نقلیه ظنیّه، حجّیت ظواهر کتاب، جریان اصل براءت در شبهات حکمیّه تحریمیّه، جریان استصحاب در شبهات حکمیّه و مسائلی از این قبیل. بدیهی است که این به امارات اختصاص ندارد.

خلاصه اینکه مبارزه‌ای را که استاد اکبر، وحید بهبهانی آغاز کرد، شیخ انصاری با قدرت تمام ادامه داد و بدون شک در شکست علمی اخباریان تأثیر فراوان داشت.

امر ششم

برخی تصوّر می‌کنند که تحقیقات گسترده مرحوم شیخ در علم اصول صرفاً جنبه علمی دارد و در فقه او چندان مؤثر نیست، از باب نمونه در کتاب رسائل، در باب استصحاب با تحقیق عمیقی عدم حجّیت استصحاب در شکّ در مقتضی را اثبات کرده است در عین حال در کتاب متاجر در موارد عدیده‌ای این استصحاب را اجرا کرده است، و هکذا در موارد شهرت فتوائی، اجماع و غیره.

شاید فی الجمله بتوان این مطلب را پذیرفت، اما به طور وسیع یقیناً خیر؛ زیرا با توجه به آنچه در تفسیر شک در مقتضی خواهیم گفت، معلوم می شود که همه مواردی که به مرحوم شیخ خرده گرفته شده است، وی آن را شک در رافع می داند نه شک در مقتضی، بنابراین هیچ وجهی برای این انتقاد وجود ندارد. در حالیکه دیگران به تصور اینکه شک در مقتضی است، به وی خرده گرفته اند. آری در مثل شهرت و حتی اجماع که چندان در علم اصول مورد پذیرش او نیست، در فقه نتوانسته است به سهولت از آن دست بکشد، بلکه احیاناً در مورد نظرات برخی از بزرگان چون: شیخ، علامه، محقق کرکی، کاشف الغطاء و غیره به همین نحو عمل کرده است و این نیست جز به جهت احتیاط و شدت اعتقاد علمی به این افراد.

امر هفتم

قبلاً در باب تفاوت میان اصول شیخ و اتباع او اشاراتی به عمل آمد، اکنون مناسب است که به امر فراموش شده ای در این زمینه پردازیم؛ مرحوم شیخ کثراً به دلیل عقل و بناء عقلاء هم استناد کرده است، لیکن مقصود او از عقل، عناوین مسائل فلسفه نظری نیست، بلکه مقصود او اولاً حکم عقل عملی است نه نظری، ثانیاً منظور همان فطرت پاک و زلال انسانی است نه در حجاب تار و کدر عناوین فلسفی. در حقیقت مقصود او از عقل همان بناء عقلاء است لیکن با درصد بالا، به عبارت دیگر مقصود از عقل، مقبولات عامه منطقی است و مقصود از بناء عقلاء، مشهورات. اما اتباع، مخصوصاً برخی از آنان، بیشتر به عناوین مسائل فلسفی و منطقی اشاره کرده اند از قبیل: مبادی اراده، اراده تکوینی و تشریحی، قاعده الواحد لایصدر الا عن الواحد و بالعکس، اصالت وجود یا ماهیت، حرکت قطعی و توسطی، الشیء مالم یجب لایوجد و غیرها. به نظر اینجانب روش مرحوم شیخ بهتر، آسانتر و به حق و صواب نزدیکتر است.

امر هشتم

به نظر اینجانب کتابهای مرحوم شیخ، مخصوصاً کتابهای رسائل و متاجر، از بهترین و عمیق ترین کتابهایی است که در علم اصول و فقه نوشته شده است؛ مناسب است با

انجام چند عمل بر روی متون آنها، تجدید چاپ شوند. در این صورت است که صلاحیت دارند در حوزه‌ها و غیر حوزه‌ها همچنان متن درسی باقی بمانند: کارهایی که باید انجام شود عبارت است از:

۱- هیئتی از اهل فضل که رسائل و متاجر را به خوبی می‌فهمند، سعی در تصحیح آنها کنند و موارد اختلاف نسخ را در پاورقی بیاورند و در مورد لزوم بر حروف اعراب و شکل نهند.

۲- به نحو صحیح، علائم و رموز نقطه‌گذاری را رعایت کنند: ویرگول، نقطه، پرانتز، گیومه، علامت نقل قول، شروع مطلب از سر سطر، در موارد لزوم حروف بزرگ یا سیاه، علامت استفهام و تعجب و سایر علائم.

۳- تلخیص غیرمفرطانه در پاره‌ای از موارد، از قبیل: مباحث ظنّ مطلق و دلیل انسداد، موارد جریان اصول و غیرها.

۴- ذکر منابع اقوال و مانند آن در پاورقی.

۵- فهرس لازم، از قبیل: فهرست مطالب، کتابشناسی، فهرست الفبایی و غیرها.

۶- در مورد کتاب رسائل، افزودن مباحث الفاظ برای تکمیل استفاده طلاب و دانشجویان. بدیهی است که این اضافه باید از آثار بزرگانی نظیر خود مرحوم شیخ باشد تا بتواند از لحاظ قوت، عمق و متانت، عدل کتاب رسائل قرار گیرد.

تذکره- مناسب است در موارد مختلف مثالهایی هم از ابواب معاملات و سایر احکام آورده شود تا تصوّر نشود که کاربرد علم اصول تنها در مباحث عبادات است. در این صورت است که کتاب بدست آمده می‌تواند کتاب درسی باقی بماند و چندان نیازی هم به حواشی و تعلیقات توضیحی ندارد.

ضمناً اشاره به این نکته ضرورت دارد که درست است که پاره‌ای از مسائل اصولی اهل سنت در فقه مدوّن شیعه کاربرد ندارد، ولی به نظر اینجانب دانستن آن مسائل و مخصوصاً مصطلحات، برای اهل فضل لازم است، و این خود به بحث مفصّلی نیاز دارد که متأسفانه اکنون مجال آن نیست.

چنانکه از عنوان مقاله بدست می‌آید، این مقاله متضمّن دو قسمت است: قسمتی در بیان عظمت مقام شیخ انصاری در علم اصول و پیشوایی او نسبت به عالیتین مرحله از

مراحل علم اصول، و قسمت دیگر در توضیح نظر اصولی او در مورد عدم حجیت استصحاب در شک در مقتضی، امور هشتگانه‌ای که تاکنون ذکر شد، به قسمت اول بحث مربوط بود.

اکنون به قسمت دوم بحث می‌پردازیم که خود دارای چهار قسمت است: ۱- استصحاب چیست؟ ۲- تفاوت میان استصحاب مورد بحث با سه قاعده دیگر. ۳- تفاوت میان شک در مقتضی و شک در رافع. ۴- چرا استصحاب در شک در مقتضی حجیت و اعتبار ندارد؟

قسمت اول

استصحاب حکم به بقای حکم یا موضوع حکمی است که با علم به حدوث آن، در بقای آن شک کرده‌ایم. مثلاً می‌دانیم که وجوب یا حرمت یا حکمی دیگر، از طرف شارع برای موضوعی کلی جعل شده است، ولی اکنون نمی‌دانیم که آیا هنوز آن حکم مجعول باقی است یا از بین رفته است؛ زیرا احتمال می‌دهیم که فلان شیء که اکنون از بین رفته، شرط حکم بوده یا فلان چیز که تحقق یافته، مانع حکم بوده است، در این صورت حکم به بقای حکم مجعول، استصحاب حکمی نام دارد. و یا می‌دانیم که آب موجود در گذشته کربوده است، ولی نمی‌دانیم که هنوز به کربیت باقی است یا کربیت آن از بین رفته است؟ حکم به بقای کربیت آب، استصحاب موضوعی نام دارد.

در اعتبار و عدم اعتبار استصحاب اقوال بسیاری است که یکی از آن اقوال، اعتبار استصحاب است در شک در رافع، نه در شک در مقتضی، مرحوم شیخ در کتاب رسائل همین قول را برگزیده است.

قسمت دوم

در حقوق اسلام سه قاعده وجود دارد که بین آنها و استصحاب، جامع و قدر مشترکی وجود دارد، از این رو دانشمندان علم اصول در مقام بیان تفاوت بین آنها و استصحاب برآمده‌اند که هم‌اکنون تفاوت هر کدام را با استصحاب بیان می‌داریم:

الف - قاعده مقتضی و مانع: مقصود از این قاعده این است که چنانچه در وجود مؤثر

اصلی در پیدایش اثری یقین داشته باشیم، ولی احتمال دهیم چیز دیگری نیز وجود دارد که از تأثیر آن جلوگیری می‌کند، مثلاً در امور تکوینی یقین داریم آتش که مؤثر در احتراق است، وجود دارد ولی احتمال می‌دهیم که در جسم مماس نیز رطوبت وجود دارد و این رطوبت مانع است از آنکه در اثر تماس با آتش بسوزد، و یا در امور تشریحی یقین داریم کسی که به قصد اغتسال در آب فرو می‌رود، مقتضی وصول آب به بشره‌اش وجود دارد، ولی محتمل است جسمی به بدنش چسبیده باشد که مانع است از اینکه آب به بشره‌اش برسد، در این صورت کسانی که این قاعده را حجت می‌دانند، به تأثیر مقتضی و عدم وجود مانع حکم می‌کنند. جامع بین این قاعده و استصحاب این است که در هر دو یقین و شک در یک زمان وجود دارد و در آن به عدم اعتنای به شک حکم می‌شود. اما تفاوت بین آنها نیز روشن است؛ در باب استصحاب، یقین و شک هر دو به یک چیز تعلق گرفته است، منتهی زمان متیقن قبل از زمان مشکوک است، اما در این قاعده یقین و شک به دو چیز کاملاً مغایر با هم تعلق گرفته است: یقین به آب (مقتضی)، و شک در وجود مانع وصول آب به بشره.

ب - قاعده یقین (شک‌ساری): مقصود از این قاعده این است که به وجود چیزی در زمانی یقین داریم، ولی در زمان بعد به وجود آن چیز در همان زمان شک می‌کنیم، مثلاً در روز شنبه به مالکیت زید نسبت به خانه‌ای در زمان معینی یقین داریم، در روز یکشنبه در مالکیت او نسبت به همان خانه در همان زمان معین شک می‌کنیم. به همین جهت است که آنرا شک‌ساری نیز می‌گویند. چرا که شک به یقین سرایت کرده و آن را از بین می‌برد. تشابه این قاعده با استصحاب روشن‌تر از قاعده قبل است؛ چرا که مانند استصحاب، شک به همان چیزی تعلق گرفته که یقین به آن تعلق گرفته است، اما در عین حال تفاوت آنها نیز روشن است، در این قاعده زمان پیدایش صفت یقین، غیر از زمان پیدایش شک است؛ یقین در زمان سابق، اما شک در زمان لاحق ولی زمان متیقن عین زمان مشکوک است، لیکن در باب استصحاب، زمان متیقن غیر از زمان مشکوک است، اما زمان پیدایش یقین و شک می‌شود یکی باشد و می‌شود مغایر هم باشند، و در صورت تغایر، می‌شود یقین قبل از شک باشد و می‌شود شک قبل از یقین باشد، مثلاً به مالکیت زید نسبت به خانه در روز جمعه یقین داریم، اما به مالکیت او در روز شنبه شک

داریم، اعمّ از اینکه یقین و شک هر دو در روز دوشنبه حادث شده باشد یا یقین در روز شنبه و شک در روز سه‌شنبه و یا بالعکس. آری لازم است این دو صفت در یک زمان با هم جمع شوند.

ج - استصحاب قهقری: تفاوت این استصحاب با استصحاب مورد بحث در این است که در استصحاب مورد بحث، زمان متیقّن قبل از زمان مشکوک است، اما در این استصحاب، زمان مشکوک قبل از زمان متیقّن است. مثلاً در حال حاضر زید مالک خانه است، اما معلوم نیست این مالکیت از ده روز قبل بوده است یا از یک ماه قبل، چنانکه حکم به مالکیت از یک ماه قبل کنیم، این، استصحاب قهقری است. هیچکدام از این قواعد، دلیلی بر حجّیت آن نیست، جز استصحاب مورد بحث. بعد از این به ادله آن اشاره خواهیم کرد.

قسمت سوم - تفاوت بین شک در مقتضی و شک در رافع

چنانکه در گذشته اشاره شد، لفظ مقتضی در اصطلاح کاربردهای متعددی دارد؛ گاهی در مقابل مانع و شرط قرار می‌گیرد و مقصود از آن، جزء اصلی علت وجود تکوینی شیء می‌باشد، چنانکه در باب علت و معلول یا مقدمه، مقتضی در همین معنی بکار می‌رود. و گاهی منظور از آن، جزء اصلی علت وجود تشریحی شیء است، چنانکه در باب قاعده مقتضی و مانع در این معنی بکار می‌رود. علاوه بر این دو معنی، گاهی هم در مصالح و مفاسدی که به تبع آنها احکام شرعیّه جعل شده است، بکار می‌رود و چه بسا اطلاقات دیگری هم بشود برای آن فرض کرد. منظور مرحوم شیخ یا دیگری از لفظ مقتضی در مقابل رافع که استصحاب را در آن حجّت نمی‌داند، هیچ‌یک از این معانی نیست، منظور، مقدار قابلیت و استعداد بقای مستصحب است در طول زمان. بدیهی است که هر چیزی به‌طور طبیعی تا اندازه خاصی صلاحیت بقاء و دوام در طول زمان را دارا می‌باشد؛ انسان تا حدّی، گیاه تا حدّ دیگر و جماد و نبات تا اندازه‌ای دیگر، و هکذا میوه‌ها، حبوبات، ساختمانها و غیرها. بلکه اصناف یک نوع و حتی افراد یک صنف هم با توجه به ازمنه و امکانه و سایر خصوصیات همین‌گونه‌اند.

بنابراین چنانچه مستصحب از احکام شرعیّه باشد، مقدار صلاحیت بقای آن را از

حدود و غایاتی که برای آنها تعیین شده است، می‌توان بدست آورد. مثلاً در آیه شریفه: «أَتَمُّوا الصَّيَّامَ إِلَى اللَّيْلِ»، بنابراینکه غایت، قید و جوب اتمام باشد نه قید صیام، از «الی اللیل» می‌توان مقدار صلاحیت بقای حکم را بدست آورد. و در صورتیکه حکم غایت نداشته باشد، مقدار صلاحیت بقای آن را می‌توان به کمک مقدمات حکمت از اطلاق کلام بدست آورد که جمیع ازمنه است. و در صورت عدم تحقق اطلاق، یا بدین جهت که دلیل از قبیل اجماع و سیره و سایر ادله لُبَّیَّه است و یا به جهت اینکه دلیل، لفظی است، ولی مقدمات حکمت در آن جریان ندارد، صلاحیت بقای آن را تا اندازه متیقن و قطعی دانست. در هر حال چنانچه به یکی از این انحاء توانستیم مقدار صلاحیت بقای حکم را بدست آوریم نسبت به ما قبل آن حد، چنانچه در بقای حکم شک کنیم، شک در رافع است و نسبت به ما بعد آن، شک در مقتضی. و هکذا در مورد عدم احراز. ضمناً این هم باید دانسته شود که شک در غایت هم همیشه شک در رافع نیست؛ ممکن است شک در رافع باشد، ممکن است شک در مقتضی.

اگر شک در مقدار غایت از جهت شبهه حکمیّه باشد، مانند شک در اینکه غایت نماز مغرب ذهاب حمرة مغربیه است یا نصف شب، یا از جهت شبهه مفهومیّه، مانند شک در اینکه غروب که غایت نماز ظهرین است، به معنی استتار قرص خورشید است یا ذهاب حمرة مشرقیه، شک در بقای حکم در زمان مشکوک، یعنی: در فاصله بین ذهاب حمرة مغربیه تا نصف شب در مثال اول یا فاصله بین استتار قرص تا ذهاب حمرة مشرقیه در مثال دوم، شک در مقدار استعداد حکم است برای بقاء در طول زمان، و چنانکه دانسته شد، این، همان شک در مقتضی است.

اما اگر شک در حصول غایت از جهت شبهه موضوعیه باشد، مثل اینکه ندانیم که آیا طلوع خورشید که غایت نماز صبح قرار داده شده، تحقق یافته است یا خیر؟ در این صورت این شک، در حکم شک در رافع است، ولو اینکه موضوعاً شک در رافع نیست؛ زیرا درست است که شک در رافع، شک در حدوث امر زمانی است که رافع حکم باشد، نه در حدوث نفس زمان، یعنی: زمانی که غایت حکم قرار داده شده است، لیکن چون شک در طلوع، به شک در مقدار استعداد حکم برای بقاء در طول زمان بر نمی‌گردد، زیرا معلوم است که حکم تا طلوع شمس باقی است، لذا حکماً به شک در رافع ملحق

است ولو اینکه موضوعاً شک در رافع نباشد.

آنچه تاکنون ذکر شد، به صورتی مربوط است که مستصحب از احکام شرعیّه باشد. اما اگر مستصحب از موضوعات احکام باشد، تشخیص شک در مقتضی و شک در رافع در مورد آن روشن است؛ چنانچه به تجربه و مانند آن بدست آورده باشیم که موضوع هنوز برای بقاء استعداد دارد، لیکن احتمال دهیم که یک امر زمانی حادث شده است که مستصحب را در اثنای عمر و استعداد بقاء از بین برده است این، شک در رافع است، و در صورتیکه استعداد بقای موضوع بدست نیامده باشد، شک در مقتضی است.

مقصود مرحوم شیخ از شک در مقتضی، چنانکه از تمثیل او به بلد مبنی بر ساحل بحر بدست می آید، همین معنی است، نه معانی سه گانه ذکر شده والا، مخصوصاً در صورتیکه مقصود معنی سوم باشد، عدم حجیت استصحاب در مورد شک در مقتضی، سبب می شود که بکلی باب جریان استصحاب سدّ شود؛ چرا که در تمام موارد استصحاب حتی در موارد شک در رافع، مقتضی به معنی مصالح و مفاسد نیز مشکوک است. و چنانکه در گذشته نیز اشاره شد، همین توهم، یعنی: توهم اینکه مقصود مرحوم شیخ از مقتضی معانی مذکوره است، موجب شده است که: اولاً، بر بسیاری از استصحاباتی که مرحوم شیخ در کتاب متاجر اجراء نموده است، اشکال شود به اینکه این استصحابات بنابر مبنای خود مرحوم شیخ قابل جریان نیست و ثانیاً، تصور شود که آن مرحوم در فقه پای بند به مبانی اصولی خود نیست. و همین قول یعنی: عدم جریان استصحاب در شک در مقتضی و جریان آن در شک در رافع، قول صحیح است.

بنابراین تفاوت میان شک در مقتضی و شک در رافع این است که شک در مقتضی، شک در قابلیت مستصحب است برای بقاء در طول زمان، و شک در رافع، شک در حدوث امر زمانی است که مستصحب را از بین می برد، چنانکه تفاوت میان غایت و رافع نیز این است که غایت معمولاً زمانی است که امد و پایان زمان حکم قرار داده شده و بر فرض امر زمانی هم باشد، قید حکم قرار داده شده است، اما رافع امر زمانی است که حکم را از بین می برد و در هر حال وجوداً و عدماً قید حکم نمی باشد.

قسمت چهارم

دلیل بر عدم جریان استصحاب در شک در مقتضی و جریان آن در شک در رافع این است که ادله استصحاب را می توان بر سه بخش تقسیم کرد:

۱- ادله لُبَّیَّه‌ای که بر حجیت استصحاب دلالت دارد، از قبیل: اجماع، بناء عقلا بر اخذ به حالت سابقه و تتبع و استقراء فقه. اینگونه ادله بر فرض صحّت، دلیلهائی هستند لُبَّی، و قدر متیقن از آنها شک در رافع است.

۲- اخبار خاصه حجیت استصحاب: اینگونه اخبار هم به موارد شک در رافع اختصاص دارد.

۳- اخبار عامه، عمده همین بخش از ادله است. مرحوم شیخ به صرافت طبع و شمّ عالمانه خود از این اخبار، حجیت استصحاب را منحصرأدر مورد شک در رافع استظهار کرده است، و در مقام توضیح فرموده است: حقیقت نقض (لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ) رفع هیئت اتصالیه است، بر فرض مجازیت مانند جمله مورد بحث، یا باید در رفع امر ثابت بکار رود و یا در مطلق رفع ید از شیء ولو به جهت عدم مقتضی برای بقاء، که در صورت اول به شک در رافع اختصاص دارد و در صورت دوم شامل شک در مقتضی نیز می شود، روشن است مجاز اول اولی است، زیرا به حقیقت نزدیک تر است، چنانکه در «لَا تَضْرِبُ أَحَدًا» ظهور فعل در ضرب مولم سبب می شود که «أَحَدًا» را به احیاء اختصاص دهیم، همین طور ظهور نقض در این جمله در رفع امر ثابت سبب می شود که از اطلاق لفظ یقین رفع ید کنیم و آن را به خصوص یقین متعلق به شیء دارای صلاحیت بقاء (شک در رافع) اختصاص دهیم. و در هر حال مقصود از یقین، خود یقین نیست، مقصود متیقن است؛ چرا که متیقن است که قابل نقض اختیاری است و می تواند متعلق نهی قرار گیرد، نه نفس یقین که قهراً با تبدیل به شک از بین می رود.^(۱۸)

مرحوم آخوند که این توضیح را پذیرفته است؛ چرا که اولاً، نقض به معنای رفع هیئت اتصالیه نیست، بلکه ضد ابرام است (یعنی: برهم زدن امر مستحکم) و ثانیاً، متعلق نقض خود یقین است نه متیقن، نهایت نه به عنوان استقلال بلکه به عنوان طریقی، به

اطلاق یقین و شک استناد کرده و استصحاب را هم در شک در مقتضی حجت دانسته و هم در مورد شک در رافع. (۱۹)

اما مرحوم نائینی ظهور جمله را در اعتبار صلاحیت بقاء پذیرفته و در تقریب آن گفته است: اضافه نقض به یقین به اعتبار این است که یقین مستلزم جری علمی بر طبق متیقن است، نه به اعتبار متیقن یا به اعتبار احکام یقین، و نقض یقین به شک به این معنی در صورتی صادق است که صلاحیت متیقن برای بقاء محرز باشد.

به نظر اینجانب اصل اعتبار احراز صلاحیت بقای مستصحاب، مورد اشکال نیست، لیکن نه به جهت اینکه احراز در مفهوم نقض یقین به شک اخذ شده است بلکه بدین جهت که با عدم احراز، مورد، شبهه مصداقیه حدیث «لاتنقض...» است، و به تعبیر صحیح تر شک در صدق عنوان نقض است.

آنچه بدان اشاره شد، در مورد شک در مقتضی است. و اما در مورد شک در رافع، استصحاب جریان دارد، اعم از آنکه شک در وجود رافع باشد یا در رافعیّت امر موجود، و اعم از آنکه شک در رافعیّت امر موجود از جهت شبهه حکمیّه باشد یا شبهه مفهومیّه و یا شبهه موضوعیّه، در گذشته به این فروض با امثله اشاره شد.

و ادعای اینکه شک در رافعیّت امر موجود، نقض یقین به یقین است، صحیح نیست، زیرا نقض یقین به یقین در صورتی است که یقین دوم به ضدّ متعلق یقین اول یا به نقیض آن تعلق گرفته باشد، در مورد شک در رافعیّت امر موجود مسأله بر اینگونه نیست، بلکه بدون تردید نقض یقین به شک است، چرا که نمی دانیم متیقن سابق به امر موجود از بین رفته است یا خیر؟